

از دید کار نیزه بود لایسته باد عیش و در اول در دیوان  
 سلیم کاتب بود در جنگی تیری بر شمش آید کور شد  
 بر قعی بر آن چشم فرود داشته او ابدان سبب بر قعی  
 خواند شکم عظیم بد داشت و هوی ندائی کرد خلق به پیار  
 گروشد در ولاست کنش و نخب قلاعی به اند که امر ایشام  
 و شهنواره خوانده بدست فرود گرفت و عروج سهام یافت  
 مهدی خیزند سبب به زبیر را به جنگ او فرستاد  
 چون او با یکب آمد افرمای خود را در شهر آب زهروا  
 تا سارت برودند و خود را در میان او به خار به دست  
 از اعضا و جوارح او بیخ نماید بدست سبب اتباع او که او  
 شدند و گفتند او با سیمان رفتند و این حالت در سه  
 ست و سبب و ما بر توبه از کیا صحت مهدی خایزه نقل  
 کند که او خوبش بود و پیش داشت چون در و قابلیت  
 نمی دیدز یا ده اترامی نمی کرد متر بان در بیس مهدی  
 میانه احوالش بد کرد بود نموده تا با امان فرماند گفت  
 بر ایشام روشن کرد آنکه در کار او محکم بهر و در ناخریطر

نزد سرخ بر جسر نهادند و آن خویش را از پیش بدان  
 جسر فرستاد رفت و باز آمد و زرندید با ذکر گفته کرد  
 خریطه زرنجه تو بر جسر نهاد و بوردی از بداشن گفت  
 من از رفتن و آمدن نکند می کردم که اگر من بود باشم  
 برین جسر چاکه نکند هم زشم بر جسر نهاد و می رفتم زرندیدم  
 همه بی خایند گفت معلوم شما شده خویشا و ندان بر مثال  
 سوی آمدند اما که هر را مستر ناپدید داشتند چون محاسن  
 و سوی سر و بعضی البته فتح باید که چون سوی اعدا و بطل  
 و بعضی در کذا اشش و نکند اشش یکسانند چون سوی سر  
 و باد غیر آن و عهدی خایند و زرنجه شتر است و او هم شرم  
 سند شرح سینه و مایه و رو کند است همه مسائل و یک نام  
 خاندان کرد و در رفتن و سر مسائل عمر و است او را  
 و زرنجه زرنجه ان و فن کرد \* هادی بن مجلی \* از پدر  
 بحکم و عبت خلافت مد و فن گرفت وادی در شان و هم  
 و بیع الاولیاء سببین و مایه و فالت کرد سبب  
 رکش آنکه در عیب آباد بر منده نش منه بود پرو کمان

در وقت فراشی برده من بصفت ناری با طاهران گشت  
 چکونید تپانم تیری بر سینه فراش زدن چنان که از پشتش  
 با رو و کتف خلیفه از آن قادر اند از ترقوی باز و عم  
 است که از امثال این در ماه اما بخون چنین نباید آلود  
 شید و تیری بر آن چهاره زود بگشت در لحظه پشیمان  
 شد و ارمان او را بخواند و فستودی و استکانال خواست  
 اما ندانی در کار آمد و ناری را بر آبرو بر پشت پای او پدید  
 آمد خاریدن گرفت چنانکه بدو دست من خار پد شکین  
 نمی یافت اما من گرفت و بکنه پد پد که از سوی ز صفت  
 او در عالی آن خانه نمی شایست گشت روز سیوم  
 به این در کتف \* بیست \* بخون ای بر او در میالای وحشت  
 که با لای و صفت تو هم و صفت ناری یک سال  
 و سه ماه خلافت کرده بود \* هزار و نارسید بن مهندی \*  
 همان شیب که بر اندیش بر مرد و بیعت کردند و او را از  
 امیران مومنون مودت شد و این از عجایب بود که یک شب خلیفه  
 مرد و خلیفه بر او بر خلیفه بیعت کردند و جایب دیگر آن که

شش سلیمان بن منصور و عم بدرش عباس و عم جدش  
 عبدالعزیز بن علی بود بیعت کردند و چون بکلفت نشست  
 وزارت - یعنی بن خالد بر مکه داد او را پدر خواند و کاری  
 بدولت ناری بد مرتب رسید که وزارت در چشم ابد حقیر  
 نمود و چند سال به دولت او کار بر آید درجه اعلی و اجنت  
 درون الرشید در سب مالک داشت و می خواست که اهل  
 عالم همه مالکی شوند مالک با نفع آمد و کثرت اجتهاد عالم باطل  
 نشاید کرد و قتی که درون الرشید بیس مالک کتاب  
 موطائی خواند هر روز به خدمت او رفتی مالک گفتی  
 اجازت ده تا هر من روز به خدمت تو آیم تا اینه گفت درجه  
 عالم زمان عالی تر است که عالم را پیشش خود توانست و عادت  
 گرام آن است که به خدمت عالم روندند او را پیشش  
 خود خوانند و روز نماز و روز نماز بر او است نمودی  
 و هر روز هزاره رم از مال خود بصدق دادی نه از بیب المال  
 و چون بجز رفتی صد مرتبه و زاهد را از مال خود داد  
 و راه دادی و هر حال که خود بر رفتی سه صد کسب را

ز او و جواهر او بی علامه و شعر او را دوست داشتی و در  
 حق ایشان اتهامات کردی که پیندل و ریگ سبب آن  
 دولت او ابو یوسف است که او حقیقت را پنهان کرد و بیار رسید  
 بود و حال چنان بود که ابراهیم بر او در ناردون را کیرکی  
 چیده بود ناردون خواست از ویسلی هزار نمره ابراهیم  
 قسم خورد که آن کیرک را فروشد و زنجشده  
 بشیطان شد از آن دار نمایند به ترسید تا و یان ظیبه  
 بو یوسف گفت پاک نمره زنجش و یکب نمره فروش  
 تا سوگند واقع نشود چنان کرد از کیرک تو این آن یکب نمره  
 کیرک به من بخشیدن من نمره پنجاه هزار درم تو بخشیدم  
 ابراهیم گفت بشکیر آن که قاضی مرا این راه نمود  
 سی هزار دیار بد و داد ناردون خواست همان شب با  
 کیرک دهن کنده بی استبراجایز نمی دید ابو یوسف گفت  
 او را با علامی عقد و نکاح نمود پیش از دخول طلاق  
 بستان تا آن عقد با استبراج کرد و ناردون کیرک را با  
 علامی عقد و نکاح به جهت فکرم طلاق نمیداد و ده هزار دیار

نوید داد و قبول نگرد قاضی ابویوسف گفت قلام را بگیر که  
 بخش تا چون ملک کیزک شود دهند نکاح منع کرده و درون  
 چنین کرد و بشکر آن ده هزار درم که پانام میداد  
 یا بپوست داد چون درون کیزک را در تصرف آورد  
 ده هزار دینار و ونه و بگیر که در کیزک بجهت آن که  
 او را بد خایفه رسانید آن ده هزار دینار پیر قاضی داد قاضی  
 را بدین سبب در یک شب پنجاه هزار دینار رسید  
 چون از طاعت ناردن داشت ماه گذشت محمد امین از  
 از زید داشت حضرت دختر خرم ناردن را که شب بدو آمد  
 چون امین پنج ساله ناردن او را اولی عهد کرد و ناردن  
 را از حضرتن محی بن خاند برگی و از خواهر خوا عباس  
 شکیب بود وی خواست که هر دو در مجلس او حاضر باشند  
 عباس را با حضرت نکاح بست و شب فاکر و که با هم معجیب  
 میباشد گشته ایشان را چون قدم از جاوه فریخته  
 بیرون نمی بایست نهاد خلوت دست نی داد عباس را  
 تمام آنچه در دست نهاد لطیف طبع او با حشمت و عفت

گشت جعفر را نیز خواند و در کار آمد (بر او در خواب کرده و پسر  
 حاصل شد از او ان شیر گشت بهانه می طلبید تا چون  
 ایشان را بزند ذنبت کردند بسبب از او شیر سخنی  
 اخذ او مقبول شد در صفت از سبب و نمایین و مایه جعفر  
 بن علی را بگشت و کسان را به ناریه در خانه های ایشان  
 فرستاد و می فرستاد می خواند مردم صارت می کردند و در  
 هیچ تعمیری بدان نشد چون هر چه نگاه داشتند با ظلمت  
 پنهان را ایشان شدت کردند می گفتند بهمانسان می دانند  
 که سهل خاطر با بد خاطر نال فانی بود و در آن نام باقی  
 بودیم آن را از ما نواته شدن می و سر آن افکن و  
 موسی و محمد تمامت را محوس کردند بعد از آن بگشتند و  
 آن خانه آن کرم را بر انداختند و خانه های ایشان را کشیدند  
 و پیوسته و حریم های ایشان بر شوام مسح کردند و چون جین در حبس ماند  
 در حبس او کاغذ پارها بهر او یافتند تصور کنجها که کردند پیش از او  
 بردند و گوید و نوشته بود و تقدم ان عصم و الملهی علی الانر  
 و الرأفة انقامه و الحاکم العدل الذی لا یجور و صیحاتهم

الفی بن طلحه ای منتقلی بنقلیون \* بدون فکر نیست و از کرده  
 خود پیشیان خدا این هرگاه جدید از دین مبارک نماید و کارشناس  
 و فکر است تقاضاست پذیرفت و در سینه نشین و مایه قیصر  
 و دم بحکایت از دین آمد بعد از مکار و صلاح کرد و پذیرا که قیصر  
 هر سال سه صد هزار دینار خرج بدید و از دین در طوس شنبه  
 شبیه ثالث جمادی الاخر سه شنبه و نصدین و مایه دور که شنبه  
 اورا در اینجا که اکنون مشهد امام علی ابن موسی المرغان  
 است دین کرد و زیست و سه سال و دو ماه نیم خلافت کرد  
 و چهل و دو سال دین عمر داشت و حکایت زیاده خاتون  
 دین از دین و ایرانی او بر آنکه که صبح کرده بود و پاکداسی  
 او مشهور است و در همه زبانها مشهور و از شرح و  
 صفت سخنی \* محمد امین ابن هارون \* بعد از پدر  
 در بغداد خلافت بروی مقرر شد و در بین عباس خیرانه  
 هیچ جایزه را تا در بازار عباس نبوده و او را بزنان میل  
 و دشمنی تمام بوده است \* کوی بطن \* آستین خراخ اصرار  
 از دست \* بعد بکه مردی از آستین دور توانست نهی از دست



روزی چند کیزکی را بهای بیجا الشامه بیچود از آستین این در  
 می رفت و آن دیگری بروی می آورد بدش بد و نظاره می کرد  
 ازین کار باه هتاک کرد اورا به شخصه علوم الکرامه بود  
 او جواب داد اذ ان مشغول بامری فاطمه و اللطاف من غیره  
 الحرم تا سید و بیاید و عثمان رسید چون جز نقل بهادرش  
 زیاده رسید گفت من امه لبحاج سب لفظ لبحاج از دیر رسید  
 گفت روزی نارون خواست با من جمع آید اورا از خود  
 منع کردم التاج کردم لبحاج کردم او از غلبت دوست  
 پیش کیزکی رفت و او به چون عالمه شد به سب  
 بلاک فرزند من گشت مدت خلافت امین چنانچه  
 و پشت نامه بدوست مرشس است و پشت به ان به معنی  
 پس هارون و او عثمان فایده سپردم هیچ ناپنده دافه قران بود  
 چون کسی از نهر امید منزه به صاحب فرم و رای بود  
 تا دولت او عمر و عاص قائم بود و دریم عبد البکیر بود  
 از ان او ببحاج بجهت قائم بود به سبب بر من نمود  
 قائم می آید و علم و عنود به عالی و اجیت در ان با من

عالم دوست بود و علم پرور و از این او کتب حکمت نجوم  
 و هندسه و اقیانوس و فلسفه و منطق و غیر این از سربانی  
 بهر بی منتقل کرده اند و از استاد صد هزار و دینار بر سر جهان آن  
 علوم هر یک صد داور آورد و هر هفت یک روز مجلس علم  
 بودی عاقلان از آن میامدند نظایر به حاصل تندی و نقل است  
 ابو سبحانی که طایف بیت المال بود در ریسیس مامون  
 آمد و گفت مستحقان بعضی را از آنرا تمام خلیفه ندادم  
 و مال صدق تمام شد مامون بعد از آنکه سر بر آورد و گفت  
 چگونه مستحقان زیاده نفوذ که تو فکر آن چهار دور و ایشان  
 نمی دارند و اقرام را حالت خویشان نمی گند بر دزدکار بدوم  
 مال صدق کمتر بود و تمام بر مستحقان صرف نمی شد در این  
 عهد و دست آن اعیان بسدقه کشاده بود چون بر آوردم  
 امین و مادرش زبیده و آل بر آنکه که عظام ایشان حصری  
 نشاید کرد و طایفه اولین عهد که گوی نیست که با درویشی  
 بیگونی کند در مایع و حسب سه نمان و هشتاد و با این دور  
 که رفت دست و دست مال و بیفتند تا در آنست کرده

بعد از چهار سال عمر و با شست و شوی در چاه عیان است  
 با موی که شست و شوی بود که فراتر از مخلوق است و در وقت  
 حق تا بهنگام آخر حیات و جمیع عیال را محو می کرد و تا چنین اعتقاد  
 کردند و اصل اسلام را بدین الزام نمودی *اللیعظیم* این چهار روز  
 و نیت سال و هفت ماه و هفت روز و نیت کرده و سال  
 و نیت سال عمر و نیت و نیت بس و نیت و نیت و نیت  
 نیت نیز از تمام نیت و نیت نیت فتح بزرگ کرده و  
 نیت یک معتبر دانست و نیت بار بار هزار بار و نیت  
 میراثش بگذراند و بدین اسماء - او را بایفند شش خواهر  
 و اول کسی که از طفلان تمام برگ و نیت او بود و نیت  
 بد نیت و نیت بوده است نیت در ابا طرافت و نیت  
 از فرستادن نیت تقریر کرد و کرد در شهر قسطنطنیه مورقی  
 سالان در دست فرزندان گرفتار است و فرزندان بد و نیت  
 بسیار می کشند و آن مورعنا نیت می کند فرزندان کشند  
 آری مدغم نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 می کشند نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

بگذرد قاصد ز سبب آن لشکر کشید و به قسطنطنیه رفت  
 و با قیصر بجنگ کرد و قسطنطنیه فتح نمود و مضرمت و آن  
 هو رست را خلاص داد و مالک فرنگ را اسیر کرد و کرینند در  
 روز عرب لشکر بنظم تمامت بر اسپان ابلق نشسته  
 بود و با اسبوس زرنگان بدشمنان باز نگشت از اسپان  
 بنظم را صدوسی هزار ابلق بود است و بگر چنان بدین  
 قیاس باید کرد و علت است ابلق انکه بود عربی و عربانی که  
 می شود بنگاه نادر کالبد بود هم حال حال بود از بسعی و تلاش  
 در ساج ادب هم می رسیده و مدینه شهر مبارک از سبب  
 تعدی خانان که بعد ادیان را هم رسانیدند ساخت آن  
 و از نظر ادیان تا قطر و سمنان هفت فرسنگ طول  
 بود مدینه فرمود تا قورنای اسپان خاصه او پر خاک کردند  
 و یک جایر بنامه و بر سر آن کوششهای که کرد که اهل انگلستان  
 خوانند شهر مبارک در اول سده سن رای می خوانند مدینه  
 کهن را در مالک ساخت معصوم بقرانی بود احمد خان و بعضی  
 چهار از عربان که از مدینه خود در فرج کرده بودند بنامه و

برستاد تا آنکه اسب میران سبب آن هر که ز آن برانخواست و اند  
رند هر گشته او را در اسب بری در نه بسیار می از اسبیه آن  
ذات بر سر و اختیار کرد و در قرآن را خوانوی نه گفته و سینه و  
در بیع الی... سیم و ششم و هفتم که شصت در امر با شون  
و در این ذوق این و در نفس ها و نفس و جسم \* بعد از آن  
به طایفه شصت او نیز معسر می بود مردم را الزام که در بیجا  
تا بهر روز و نمازها این است سال که داشت چنانچه  
در عهد او علوی در و نفس بود و در شصت و شصت  
در روز با این شصت را در روز سیصد و سیصد و سیصد  
در این شصت در جمله مردم که در این شصت  
در این امر و شصت چنانچه را که ناصر برار در مردم  
و در با حسب بخیر در و شصت شصت در مردم شصت  
در شصت بود در شصت \* علی الطیب و علی البیاض  
و علی البیاض شصت شصت و علی الله شصت \* در شصت این  
شصت به خدیجه در مایه شصت در شصت شصت این شصت  
در شصت او شصت که در شصت شصت شصت شصت

مشهورم نشاید که تفحص نظر در نماند این چه که روزی چون مالین و شمسین،  
 در ویشتن برودند جهت رسیدن ایشان باز بهاد و قبول  
 که او را اکتفید طایب و در منا حقیقت بنا شد گفت و در  
 با صدای نهالی در منا بماند بودم که کس این را حاکم بدکان خود  
 کرد و ایند که لائق این منصب نیست و زفا یا در معرض بلا  
 و ایشان فاعله فاعل او از داد که ایشان را بیازمای تا  
 حقیقت معلوم شود جهت استخوان این حواله کردم و الا  
 بدان محتاج بنسب و برفت این شخص خوبتره بر مایند رقت  
 کرد و گفت آن صدقه بدید مضاعف کرده بشکر آنکه  
 تدای نهالی ما را ایشان در ویشتن بچل کرد و ائق بی  
 استنها از بسیار خوردی و در او حال مبالغه کردی تا  
 اما ط فاعله جمع جمع و مرض استقامت است کرد طیب  
 حادق پیشاپوه بی در حال بود او بدیشانه و او را در خوردی  
 کرد که در آنش با او بر آورده نشاند و انچه بدو  
 و شد به موافق و او با بصورت جدول شد و گفت این نوبت  
 این بدین مهربانک دفع شد اگر در اکل و شمسین چه بر تو بود او

با عین مرض نکست کند و با آنکه بیبا مشهور و اثنی عشری شکیب  
 خوار داشت مرض نکست کرد و بعد از آن در آنکه حضرت و  
 آنجوی انجیر سدا تا و نلیر و ماییر بسا بر و گریشت  
 بوقت و قات فرود تا بساط دیار خواب از زیرش  
 برداشتند و او را بر خاک خوابانیدند انتقامی که  
 در وقت وفات و اثنی عشری او رفتیم در نزع بود  
 گوشه چشم در من نگر است چنان بر بدم که باز کون بر فتم  
 و از عذر و افتام و شمشیر من بشکست و او همان لحظه  
 در گذشت با و روی در دشن کشند و ششی بزیر  
 حاد و رفت و آن چشم که به چشم در اتباع بگر خسته بود  
 بخورد و جانم را بجنب شد که چشمی که امانی را چنان  
 رساند ساعی بر آن نکند عفت که ششی چنان بخورد  
 ظاهیر و با او و الا انصار و المتوکل علی الله و الفضل  
 جعفر بن معتصم و بعد از و اثنی عشری ترک خواست  
 که خلافت به محمد بن و اثنی عشری و در فاضل اثنی عشری نمود  
 با بسو کل و او در عفت کس بر و بیعت کردند که نه بیعت

بمذاذ خود سوگن پاپان شنبه که در دشت سمرقند در پست  
و نایب و مابین فرصدت نام حسین عمره را نکره  
بسیار که سورا را رسم کرده مذوم زلا از زیارت  
کرد و به نماز دست کبریا تکر کرد و اسرار محمد را کند  
نماز با بیک بر اسه و عاتق که ترم مار کف بود آب  
بر دست کرده بود ان جن است ان صحت از آن را است  
نایب که بخود سنو مکن پسر خود را سمر و لیجه کرد و به او  
و مستحبات گری و را در ان کوبک را و تحصیل هادی  
و در این شنبه را اسرار خویش است امده شتابند  
او در تکریم کس است در پسر که در کس او در گرفت  
و در این سنین او ایستاد و مردم اشک را می کرد  
و در این ماست که در دشت جهان بود که شاه  
م و نابذ بر این شنبه و مهر که در این خطه  
او در دشت سمرقند است عهد او بستن و زمان  
مهر که در دشت سمرقند است عهد او بستن و زمان  
و انکه در بی عهد بودی با شاه شدی و کل رتبع پسر دو



میسر را در بی همه کز آنه به سو و لعل ابرو و در ایمنش آینه و نورانی  
 هست و موئی را در این عجب نیاید و در آن تمام جوانی است  
 که به هر روز زیاده طاعتی نگردد و هر چه از آن است در سینه  
 و دست در حساب بود راست حال غافقت است را اگر  
 و نیاید در دانه که کمال است و هر چه از آن است و در سینه  
 بر آن نه بود که از هر دو می شود و هر که در آن است که از آن  
 تا آنکه خلق از آن به در نیاید و در آن است که از آن به در نیاید  
 چهار روز در آن روز و هر روز از آن است که در آن روز  
 نه در آن است که در آن است و در آن است که در آن است  
 که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 هر شش تا هر شش تا هر شش تا هر شش تا هر شش تا هر شش تا  
 پدر طاقت دارد و در آن است که در آن است که در آن است  
 به در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 و کادش را در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 به در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 به در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 به در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

پاره المستعین با عین محمد امین معتقدیم بعد از عزرا و  
 بناقت بدو قلابی گرفتند چرا حسان ظاهرین بعد از  
 ذوالقین در کشته شدند آن و لایحه مدیا عراق  
 صیبره اسم شمس احمد داد و خوب لیب و رسان  
 خروج کرد و سستی شد و علامان بر سستی خروج کرد  
 در او اخر شرم سستی و نسین و لایحه او را از  
 خانه طبع کردند و بیگان خود تمام در آن روز آمد کرد او را  
 گند جفت بود و سستی اختیار کن نظر اختیار نمود سستی  
 در سال و نامه روز و نطاعت کرد و سستی و نطاعت  
 عمر و سستی و نامه سستی معتقدیم بعد از عزرا و  
 در غسل و قیام و نماز و اطعمه و لایحه آن اشعار خوب  
 سوز و در سستی و نسین و لایحه آن اشعار خوب  
 و قیام آن و گرمان و لایحه آن اشعار خوب  
 فرستاد و بهر آن در نزد سستی و لایحه آن اشعار  
 در تبریز و لایحه آن اشعار خوب  
 نماند و گند سستی که طبع بود و لایحه آن اشعار

سه سال و شش ماه و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
سه سال و سه ماه و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
در جمعه ماه جمادی و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
این روز باقی بود از عمر آن در آن روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و  
پس از آن روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
تا در روز ششم که در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
و این صورت از جمله عیال است از جمله آن روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و  
اهل بیت علیهم السلام که در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
ظان بر ظاهر بودی و در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
تقریباً در شب که در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
و در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
و در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
که در این جماعت است و در این ایام که در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
از جمله العزیز تر غایت است ایسی در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
از یک شب عتبه در روز و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و  
و این عتبه در شب و نسیب یک روز و نسیب یک روز و سه روز و

توقیع کردی و باست خوا به ایشان دادی تا فرجی نبیند  
 چون صدی قدر نالایان عبوم دانست خواست ایشان را  
 با قیامت کند نه مان آکاد شده اما از بیم زهد و ورع او  
 شروع نیار مسست کردن پسران موکل ایشان را اولیری  
 داده و گفته که بزود دروغ و حال او غره نباید که در بهمان  
 بیرون ظاهرند من گویند و دروغه این دایره نالایان شروع کرده  
 و او را محو نام و نه پدید این کسی با او گریزه و او پند  
 در بار است کردن باشد از بهر حسد تا قیمت است  
 تا اگر راه اسپه شاد او را از بهر نالایان  
 خانه کرد با بهشت من که انکار از خانه من به بر سر  
 چو بهشت باشد ز بهر من ماند به بهشت کرده این و در نام  
 هشتم در سبب مسند و جمعیین و طایفین بولایان  
 در بار و در خانه و در بار را مجرم کند و به پهلوی او  
 در سبب و نامردی چون تو گمان به این چایخانه کشش شده خانقا  
 را بر ایشان انداخته و از بار ایشان همان یقین به سبب  
 بیست و چهارم بود در سبب عمده اش در ده سال قیام

ظهوره \* ابو حنیفه نعمان بن ثابت \* نجوم اب وید که  
 استخوان اعضای رسول بر آکند باشد از جمع کردی معبر  
 تعبیر که در کلام دهن باشد و فاشش به بعد در در جیب سینه  
 بدی و نسیب و نایب بعد از حضرت منته و وانق بحیر را به  
 این کردند که در کتاب الکریمه است چه مستوفی در کتاب  
 سلطان ماکه است و منجونی بود از راه سینه عانت عمر  
 به نایب باشد و در کتاب الکریمه است از این است که  
 در یافته بود از حسن بن ماکه با بر این است که بواسطه  
 این ابی ادفی میده است این ابی انجیر با است است  
 \* و الکریمه بن رسول \* و الکریمه \* و الکریمه \* و الکریمه \*  
 و الکریمه \* و الکریمه \* و الکریمه \* و الکریمه \* و الکریمه \*  
 علماء اولین امام است در دست و دست سال در شکم  
 بود و در پنج سال عمر داشت در سنه شصت و  
 شصتین و نایب بود در گذشت و به تقیع در فون شده  
 \* نایب بن محمد بن اد و بس \* شانهی در طمان  
 جدید که در فون صلح زبان در و دانش بهاد و گفت علم

درین تراکرامت است و امیرالمؤمنین علی عم ابی طالب  
 و در آنکسش کرد و گفت گاو بر قول تو ختم است است  
 مراست این خواجگان این مرتبت یافت او را در وقت  
 پس سبب حبس اهل است بر نفس مسویب کردند بواسطه  
 مندیتم از کتب بود شد و آنرا کان و قصه حبس الی محمد  
 ذی القعدة الثانیون اقری را اذنی \* اذنی الی بیبی فیما حدیث  
 با آنکه \* میگوید بر کتب منسوب \* باشد او را الزام کرد  
 تا آنکه از آن وقت در داری خرید در معتبران استان خوا  
 ایشان از آن کرد و گفت صحیفه و توریه و اسحیل : زبور و قانون  
 این هر بنوع مخلوق است یعنی امن هیچ انگشت و او به  
 که بنحیف و متوالی شده و این عاقرمان بافت و سه  
 از این امیرالمؤمنین \* در کتب عمر شریف \* در و چهار سال  
 \* احمد بن حسن \* در کتب شافعی و اسطخار محمد ثانی در  
 و اثنی عشر طریقه از الزام بود تا قرآن را معانی خواند نمی توان  
 و در خم حوت در مسند امام \* ثانی و ثانی در کتب معتقد  
 و در کتب امیرالمؤمنین ابو حنیفه تبرکات معشوق و امیر

\* دیار زدی \* و رسد احدی و رسیدن بزم مهدی  
 زنده در گذشت شصت و چهار سال عمر داشت اند  
 سخنان او صفت عربی زمین طاری و بیخ کرده اند عالمی  
 نماز و تقوی بود و تا آنکه تو اوج و درویشی شاکر  
 مشرفی مستحق قاضی ابویوسف بن ابراهیم \* \*  
 سه اشیا شایسته و نایب بود بارون اگر شید و در گذشت  
 است و در حال عمر داشت الیخروکاست و عمار و مراد  
 شاد و او در بند هر یک یکد و حسن روح این احمد جوهرت  
 سخنان تر بیچ کرد بود \* \* \* \* \*  
 و رسد شصت و نه ساله دایه \* \* \* \* \*  
 بنام و هشت سال کرد اشرف الکاتب ابو حنیفه \*  
 سبب قول و کس ازین محمد بن \* \* \* \* \*  
 کالیف قول ابو حنیفه باشد \* \* \* \* \*  
 که خواند عمل سماره و چون قول \* \* \* \* \*  
 حشر و حمان آن را شماره \* \* \* \* \*  
 بن احمد بن البختاری \* \* \* \* \*

و نایب هر دو بیشتر نماند. مغز که بدلا جدا و سخت مویزش  
 بود و دست جعفر و ابی طراس را. مسلمانان کشف  
 و در شرب شد. ابوالمصین مصلح \* در رابع  
 شریفین رجب سه اعدی و سبب و مایه نماند  
 بنا بر عیسای \* در او و دین اشعب \* به عمره در ماه  
 حشره ای سبب و حکم و با این سماء و بجا و پنج  
 سار بود \* ابو محمد بن عیسی القریصی \* در  
 نایب شرب رجب سبب \* حیدر \* با این سماء  
 ابو محمد بن ابراهیم بن محمد بن النعمانی \* در حشره است. و با این  
 نماند \* ابو محمد بن ابراهیم بن محمد بن النعمانی \* در حشره است. و با این  
 بقا و این نماند \* شیبم دین \* در کمانه با این  
 رسول الله صلی الله علیه و آله \* در حشره است. و با این  
 و این رجب \* در کمانه \* در حشره است. و با این  
 او در حشره است که در حشره است. و با این  
 ما با آن بگویند آن در حشره است که در حشره است. و با این  
 کرده باشد و قات او بر او ایستی در حشره است و بیستم حشره است



و گویا مشر بکوه اعلیٰ تر فرودین اجمت و بر اوین در جنگ  
 مدین شهید شد و در سنه ست و شصین هجری بود و  
 روایتی در کتب استان نزر یک کرنا نشا اوردند که او است  
 از سخنان او است در خورای گناه مکر و هر که خداست خست  
 بر ذبیح باشد و همانند در شمت و در قره تنی و پشیمان  
 در صفت این دوست در عافیه و فقره  
 ادب و رتبه شرف در جماعت و اجمت و در زهد  
 شیخ حسن ابوری \* او از نامتین اجمت و فاضلین و  
 سنه عشره و نایب است و نام بن محمد ابداست و درانی از  
 سخنان او است بیا و مسلمانان در دروغ است و  
 طالب و رع از شیخ هر سخن که از سر است بیست و بیست  
 آفت است و هر آدشی که از سر است بیست و بیست  
 شهوت و هر نظر که از سر است بیست و بیست و ذات شیخ  
 حبیب عجمی \* در اول و باخوار بود و صفت بود او آنکه  
 هر آدمی که در کان گفته در شهید که در پای حبیب و باخوار  
 بود و این نامه بنشیند که چون او بد بخست شویم این سخن